

روح دموکراسی:

قسمت دوم

مفله مع ده گانه دموکراسی "ضخیم"

دموکراسی درما و رای انتخابات

یک نظام بصورت دموکراسی لیبرال خواهد بود مگر آن که ویژگی های زیر را تضمین نماید:

- آزادی فردی عقیده، نظر، بحث، کلام، انتشارات، نشریات، گردهمایی، تظاهرات، دادخواهی و اینترنت.
- آزادی نژادی، مذهبی، قومی و آزادی سایر گروههای اقلیت (همچنین گروه های اکثریت از نظر تاریخی مستثنی شده) تا فعالیت های مذهبی و فرهنگی خود را انجام دهند و در زندگی اجتماعی و سیاسی مشارکت کنند.
- حق رأی همه شهروندان بالغ و انجام فعالیتهای اداری (اگر شرایط مورد نیاز حداقل سن و صلاحیت را دارا باشند)
- آزادی، بی پردگی و رقابت حقیقی در حیطه های انتخاباتی که هر گروه وفادار به اصول قانون اساسی را قادر می سازد یک حزب را تشکیل دهد و برای تصدی مقام مبارزه کند.
- برابری قانونی همه شهروندان طبق حکومت قانون به گونه ای که قوانین آشکار، شناخته شده برای عموم، جهانی، ثابت و بدون عطف به ماسبق باشد.
- یک قوه قضائیه مستقل بمنظور کاربرد طبیعی و ثابت قوانین و محافظت از حقوق فردی و گروهی
- پروسه درست قانون و آزادی افراد از شکنجه، ترور، بازداشت های غیر عادلانه، زندان یا دخالت در زندگی خصوصی مردم، توسط دولت یا افراد غیردولتی
- بررسی های نهادی در زمینه قدرت مسئولان منتخب، توسط یک مقام حقوقی مستقل، نظام دادگاه و سایر موسسات غیروابسته

• تکثرگرایی واقعی در منابع اطلاعاتی و شکل های سازمانی مستقل از دولت، و بدین ترتیب يك «جامعه مدنی» پر طراوت و چالاک

• کنترل ابزار نظامی و امنیت کشوری توسط شهروندانی که مردم آن ها را از طریق انتخابات منصوب کرده اند.

ممکن است این تمایز کاملاً منظم و قابل مدیریت به نظر برسد، ولی این گونه نیست. اولاً اگر انتخابات را بتوان دموکراتیک در نظر گرفت، باید به گونه ای معنادار به مفهوم اعطای قدرت واقعی برای حکومت کردن به افرادی باشد که انتخاب شده اند. حتی اگر امروزه انتخابات در ایران آزاد و عادلانه بود (که این گونه نیست) این کشور را به سختی میتوان دموکراتیک دانست. زیرا قدرت نهایی برای تصمیم گیری در اختیار «رهبر عالی قدر» مذهبی است که مسئولیت پذیر و پاسخگو در قبال ملت نیست. در مورد مراکش و اردن نیز همین موضوع را می توان گفت. در آنجا نیز قدرت نهایی در اختیار حکومت مطلقه است یا کشورهای که قدرت نهایی علیرغم انتخابات در دست نظامیان است. همه این نظامها بعنوان دموکراسی کاذب یا رژیمهای اقتدار طلب انتخاباتی می باشند.

استاندارد "آزادی و عدالت" در حقیقت يك استاندارد جدی، سخت و بسیار مطالبه گر است. انتخابات زمانی "آزاد" است که موانع قانونی برای ورود به حیطه های سیاسی اندک باشد. زمانی که کاندیداها، احزاب و حمایت کنندگانشان برای مبارزات انتخاباتی آزاد باشند. زمانی که مردم بدون ترس و تهدید به افرادی که می خواهند رای می دهند. همانطور که میریام کورن بلیث، عضو مستقل قبلی شورای ملی انتخابات و نزوئلا که شاهد آن بود که رئیس جمهور آن کشور بعد از انتخابش به تدریج دموکراسی را برانداخت، هشدار می دهد که "انتخابات فقط زمانی می تواند برای ابواز خواسته جمعی بکار رود و دموکراسی را تحکیم بخشد که رأی گیری و همه آنچه که رأی گیری را احاطه می کند آزاد و عادلانه باشد. انتخاباتی که بطور قابل توجهی از چنین استانداردهایی عدول نمایند به اهدافی مختلف خدمت می کنند از جمله استحکام يك حکومت استبدادی که درست همان مکانیزمهای دموکراتیکی را که به ظاهر و بطور ابزاری به کار می بندد مورد اهانت قرار می دهد."

آیا دموکراسی يك نوع تجمل است؟

40 سال قبل، سیمور مارتین لیپست عنوان نمود که هرچه يك کشور ثروتمندتر باشد شانس اینکه دموکراسی در آن پایدارتر شود، بیشتر است. از آن زمان به بعد، بحث لیپست به عنوان خرد متعارف پذیرفته شد و محققان خواستار استحکام این بحث در آمار بودند. آدام پرزورسکی و همکارانش طی يك مطالعه دقیق و نوآورانه دریافتند که در حقیقت يك رابطه چشمگیر بین سطح توسعه و احتمال پایداری دموکراسی بین 1950 و 1990 وجود داشته است. با برداشتن هرگام در جهت توسعه اقتصادی يك کشور، انتظار برای افزایش عمر رژیم دموکراتیک بیشتر می شود. در کشورهای که درآمد متوسط رو به بالا دارند هیچگاه دموکراسی سقوط نمی کند. در حالی که در کشورهای بسیار فقیر، دموکراسی در هر سال معین 12 درصد شانس مرگ دارد و میانگین عمر دموکراسی در این کشورها 8 سال است. با این حال از سال 1990، چندین دموکراسی در طبقه بندی پایین ترین درآمد در زمینه دوره عمر مورد انتظار بیشتر عمر کرده اند. از جمله دموکراسی های بنین، مالاوی و مالی. در بین سه کشور رده پایین برحسب توسعه انسانی، دموکراسی برای بیش از 4 دهه در بوتسوانا و به مدت نیم قرن در هند (فقط با چند وقفه مختصر) و تقریباً دو دهه در نامیبیا وجود داشته است.

طی 3 دهه گذشته، تعداد بی سابقه ای از کشورهای بسیار فقیر، شکلهای دموکراتیک دولت را با آغوش باز پذیرا شدند. از بین 36 کشوری که در برنامه توسعه سازمان ملل در رده پایین درجه بندی شدند و دارای توسعه انسانی پایینی هستند حدوداً يك سوم آنها (13 کشور) دارای دموکراسی هستند. اگر دموکراسی يك ویژگی فرهنگی ممتاز عمده کشورهای ثروتمند غربی است چرا تا این اندازه بین کشورهای غیر غربی و فقیر گسترش یافته است؟ البته امکان دارد این جریان را يك هوس و سرگرمی موقتی و مردود بدانیم که محصول يك سردرگمی مصنوعی یا تسلیم شدن موقتی به فشارهای بین المللی است. از این دیدگاه، دموکراسی می تواند در همه جا گسترده شود اما نمی تواند ریشه بگیرد و در همه جا تقویت شود. مطمئن باشید در اکثر کشورهای فقیر و حتی کشورهای که درآمد متوسطی دارند، دموکراسی ضعیف است و واقعاً دارای مشکل است. اما در اکثر این کشورها، مشکلات دموکراسی بیشتر ناشی از کاستی ها و خیانت های افراد برجسته است تا آنکه ناشی از احساسات سلطه جویانه یا بی احساسی عموم باشد. اگر دموکراسی بتواند پدیدار شود و بیش از 15 سال در يك کشور مسلمان بسیار فقیر، محصور در خشکی و دارای شرایط سخت

مانند کشور "مالي" دوام آورد- که اکثر بزرگسالان این کشور بیسواد هستند و متوسط عمر 48 سال است- بنابراین به نظر می رسد که هیچ علت حقیقی وجود ندارد که چرا دموکراسی نتواند در هر کشور فقیر و در واقع در هر کشوری توسعه یابد.

در واقع، بنا به یک استناد قوی، دموکراسی يك گزافه گویی و زیاده روی برای فقرا نیست بلکه يك ضرورت است. «آمارتیاسن» برنده جایزه نوبل در علم اقتصاد در سال 1998 به نحوی نشان داد که دموکراسی ها دارای قحطي و گرسنگی نیستند.

این امر بدین خاطر است که جریان نسبتاً آزاد اطلاعات در يك دموکراسی، پرچم را فراتر از غذا (و سایر) ضرورت ها قرار می دهد و در همان حال مکانیزم های پاسخگویی سیاسی، مشوق و انگیزه ای برای سیاستمداران می شود تا حساس، گوش به زنگ و مسئول باشند. «سن» عنوان می کند که «مردم محتاج از نظر اقتصادی نیز به يك حنجره و صدای سیاسی نیاز دارند.»

بنابراین دموکراسی يك تحمل نیست که تنها وقتی محقق می شود که جامعه به سعادت همه جانبه دست یابد. شواهد بسیار اندکی وجود دارد که افراد فقیر به انتخاب خود ترجیح دهند که دموکراسی را رد کنند. طبق این مقیاس، شواهد فزاینده ای از همه نوع وجود دارد مبنی بر این که دموکراسی واقعاً به يك ارزش جهانی تبدیل شده است.

دموکراسی و توسعه

توسعه اقتصادی به چندین شیوه يك جامعه را تغییر می دهد و تقویت تمرکز قدرت در يك شخص، يك حزب یا يك گروه برگزیده محدود، مشکل تر می شود. اولاً توسعه، ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور را تغییر می دهد و بطور گسترده، قدرت و منابع را پراکنده می سازد. ثانیاً به طور برجسته ای نگرش ها و ارزش ها را در جهت دموکراتیک تغییر می دهد. از نظر ساختاری، توسعه اقتصادی، طبقه متوسط را گسترده می کند و سطح آموزش و اطلاعات را بین عامه مردم بالا می برد. همان طور که کشورها توسعه می یابند درآمدها به طور يك سان تری توزیع می شوند و تهدید مربوط به مالیات اضافی و نزاع طبقاتی شدید کاهش می یابد و ثروتمندان قادر می شوند عدم قطعیت های ناشی از عدم حضور حکومت سلطه جو را تحمل نمایند و اقشار با وضع مالی پائین تر نسبت به

تغییر شکیبایتر می شوند. در حقیقت برابری بیشتر باعث افزایش فرصت هایی برای گذار به دموکراسی و بقای آن می شود.

در بیشتر موارد، توسعه اقتصادی، ائتلافهای برسر منافع را تنظیم مجدد می کند، به گونه ای که افراد پراگماتیست و نخبگان دارای دیدگاه بلند مدت، در می یابند که کاهش تهدیدهای افراطیون، دیکتاتوری را به تدریج تحلیل می برد و توسعه غیر یکنواخت باقوانین زیر سلطه حکومتی اقتدارگر ایجاد کاهش یابد تا ثبات کشور حفظ شود و یا گروه های اجتماعی پیشرو که تازه ایجاد شده اند باید در نظام سیاسی مشارکت کنند. طبقه متوسط نوپا با آغوش باز آنچه را که «تحرك روانی» نامیده می شود پذیرا می گردد. همانطور که افراد از حاشیه شهرها به شهرها می آیند ارتباطشان با الیگارشی سنتی، رؤسا یا «کاسیک ها» قطع می شود. آنها بواسطه ارتقای سطح آموزشی و توسعه و ارتباطات فزاینده جهانی، تغییر می یابند و باورها و نگرش های سیاسی جدید را می پذیرند. با وجود توسعه، کمیت و تنوع اطلاعاتی که در دسترس است افزایش بسیار زیادی می یابد و مهم تر آن که کنترل بر اطلاعات پراکنده (و غیر متمرکز) می گردد.

با وجود این تغییرات اجتماعی و روانی گسترده، افراد با تعداد فزاینده ای به هم ملحق می شوند و سازمان ها - از جمله ارتباطات دانشجویان و متخصصان، اتحادیه های تجاری، گروه های مدنی و حقوق بشر - شکل می گیرند تا به منافع و نیاز های افراد خدمت کنند. همان گونه که تعداد، منابع و فلسفه این سازمان های مستقل افزایش می یابد، آنها بیشتر مستحکم می شوند و بیشتر قادر به بررسی و به چالش کشیدن حکومت می گردند و پایه هایی را در يك جامعه مدنی محکم ایجاد می کنند. بنابراین همانطور که يك کشور غنی تر می شود توازن قدرت از دولت به سمت جامعه تغییر می کند.

جدیدترین، جامع ترین و والاترین تحلیل رابطه بین توسعه، تغییر ارزش و دموکراسی توسط رونالد اینگلهارت ارائه گردیده است که مؤسس ارزیابی ارزش های جهانی است. او و دانشمندان علوم سیاسی همکارش کریستین ولزل نتیجه گیری نمودند که «توسعه اجتماعی - اقتصادی قصد دارد تا جوامع را در جهتی مشترك سوق دهد» - یعنی به سمت ارزشهای خود ابرازی و «رهایی از اقتدار» - «بدون توجه به میراث فرهنگی آنها».

این تغییر به سمت تحمل، اعتماد به دیگران، سوء ظن نسبت به اقتدار، بهادادن به آزادی، پیامدهای سیاسی برجسته ای دارد.

از يك لحاظ باعث ايجاد سطوح بالاتر فعاليت هاي صلح آميز مخالفان مي شود (از قبيل دادخواهي ها، تظاهرات ها و بايكوت هاي مصرف كنندگان) كه نيروهاي حاكم بر جامعه را به چالش مي كشند و همانگونه كه افراد، ارزش هاي خود ابرازي را با آغوش باز پذيرا مي شوند تقاضاي دموئراسي را دارند - نه هر نوع دموكراسي را، بلكه نهادهاي را كه از آزادي فردي و انتخاب به عنوان دو ركن دربرگيرنده دموكراسي ليبرال محافظت مي كنند.